

پارلمان انگلیس

اسماعیل همایونی

کاخ وست مینستر (Westminster) - مقر پارلمان انگلیس

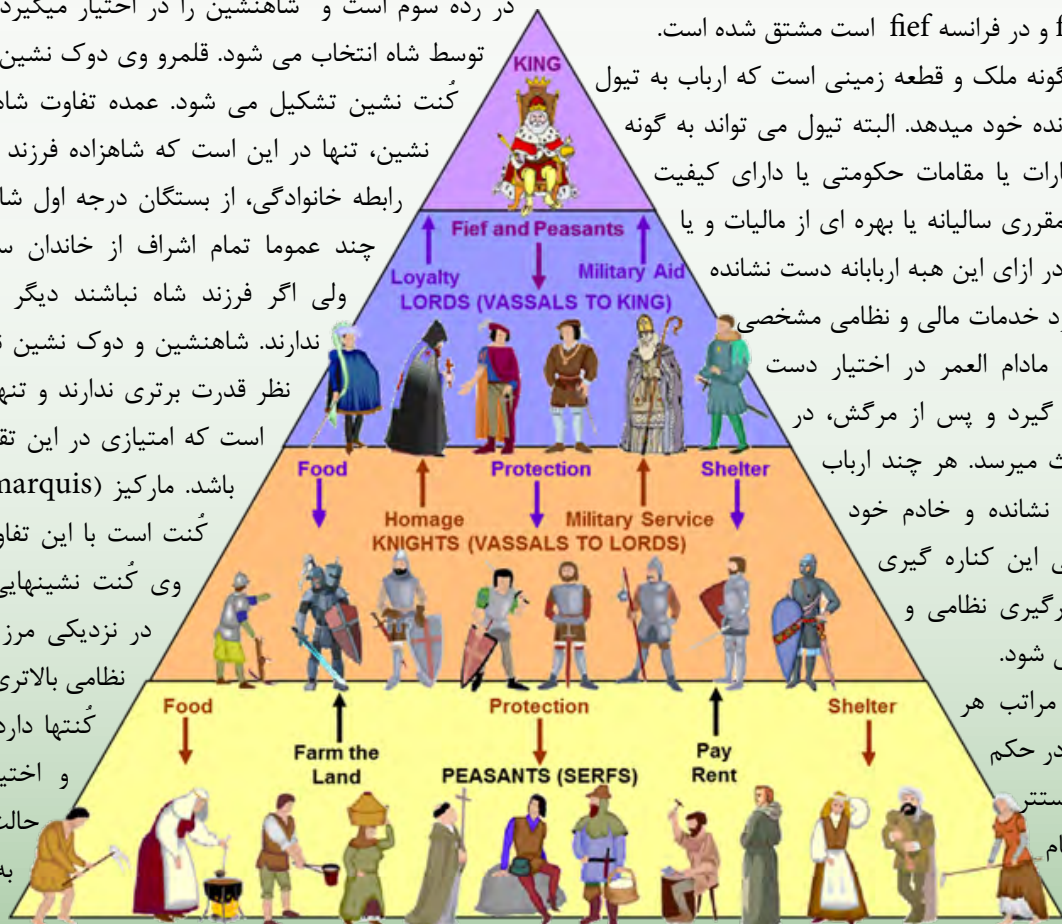
ساختار فئودالیسم

اساس فئودالیسم بر پایه کنترل سلسله مراتبی اراضی یا حقوق توسط خاندان سلطنت در بالا و اشراف و روحانیت در مقام فرو دست تر شکل می گیرد. مقام فرا دستی (senieur) به مقام فرو دست یا دست نشاندۀ (vassal) تیول (fief) هبه می کند. نام فئودالیسم از کلمه تیول که در لاتین feudum و در فرانسه fief است مشتق شده است.

تیول عموماً به گونه ملک و قطعه زمینی است که ارباب به تیول دار یا دست نشاندۀ خود میدهد. البته تیول می تواند به گونه سطحی از اختیارات یا مقامات حکومتی یا دارای کیفیت مالی به صورت مقرری سالیانه یا بهره ای از مالیات و یا مستمری باشد. در ازای این هبه اربابانه دست نشاندۀ باید به ارباب خود خدمات مالی و نظامی مشخصی ارائه کند. تیول مادام العمر در اختیار دست نشاندۀ قرار می گیرد و پس از مرگش، در خاندان او به ارث میرسد. هر چند ارباب می تواند دست نشاندۀ و خادم خود را عزل کند ولی این کناره گیری ها معمولاً به درگیری نظامی و خشونت ختم می شود.

در این سلسله مراتب هر مقام بالا دستتر در حکم ارباب مقام فرودستتر خود است و مقام فرودست خادم

و دست نشاندۀ مقام بالا دستی است. امپراتور (empereur)، عالی ترین مقام ممکن و دارای گسترده ترین قلمرو است. مانند امپراتوری کارولنژین (Carolingiens) یا امپراتوری مقدس روم. شاه (roi)، در مقام دوم و یا عموماً در نبود مقام امپراتوری در رده اول قرار میگیرد و جایگزین می شود. قلمرو وی شاهنشاهی است. شاهزاده (prince) در رده سوم است و شاهنشین را در اختیار میگیرد. دوک (duc)، توسط شاه انتخاب می شود. قلمرو وی دوک نشین است و از چند کُنت نشین تشکیل می شود. عمده تفاوت شاهنشین و دوک نشین، تنها در این است که شاهزاده فرزند شاه است و در رابطه خانوادگی، از بستگان درجه اول شاه می باشد. هر چند عموماً تمام اشراف از خاندان سلطنتی هستند ولی اگر فرزند شاه نباشند دیگر عنوان شاهزاده ندارند. شاهنشین و دوک نشین نسبت به هم از نظر قدرت برتری ندارند و تنها مقام شاهزاده است که امتیازی در این تقسیم بندی می باشد. مارکیز (marquis) مقام برابر با کُنت است با این تفاوت که قلمروی وی کُنت نشینهایی می باشد که در نزدیکی مرز است و اختیار نظامی بالاتری نسبت به بقیه کُنتها دارد، همین آزادی و اختیار نظامی یک حالت خودمختاری به مارکیز نشین



هرم فئودالیت: بنفش دربار - آبی اشراف (از دوک تا بارون) و روحانیت. خادمین شاه - نارنجی جنگاوران. خادمین اشراف - زرد مردم عامه



دوک نشین و کُنت نشین های فرانسه حدود ۱۳۰۰

می دهد. کُنت (comte) هم توسط دوک و هم توسط خود شاه انتخاب می شود. قلمرو وی کُنت نشین است که از چندین بارون نشین تشکیل می شود. کُنت نشین می تواند زیر مجموعه یک دوک نشین باشد یا خود مستقلاً در قلمرو شاهنشاهی اداره شود. بارون (baron) پایین ترین مقام در سلسله مراتب فئودالی می باشد و یک بارون نشین را اداره می کند.

البته باید دانست که در اروپای سده های میانه هر کشوری الزاماً از همه ی ساختارهای یاد شده برخوردار نبود. فرانسه یک قلمروی شاهنشاهی یا سلطنتی بود و امپراطوری به حساب نمی آمد (مگر دوره کوتاهی) و نیز شاه نشین هم نداشت. منطقه های اروپای مرکزی یا آلمان امروزی به نام امپراطوری مقدس روم اداره می شد. انگلیس در ساختار خود کُنت نشین نداشت و بجای آن از شایر (shire) استفاده می شد. و نیز گاهی یک کُنت نشین در یک کشور فئودالی از یک دوک نشین نیرومند تر بود. در فرانسه قلمرو سلطنتی که زیر نظر شاه بود در دوره ای از تاریخ، از دوک نشینهای فرانسه ضعیفتر بود.

زایش پارلمان انگلیس

منشور بزرگ (Grande Charte - Magna Carta) در سال ۱۲۱۵ به جان بی زمین (Jean sans terre) در پی شورش اربابان (بارونها) تحمیل شد. انگلیس در آن زمان ۲۰۰ بارون نشین داشت. آنها از ناراضیهای های شدیدی که در پی سیاستهای غلط جان بی زمین و شکستهای نظامی وی در برابر فیلیپ آگوست (Philippe Auguste) و از دست دادن تیولهای گسترده انگلیس در فرانسه بوجود آمده بود، استفاده کردند. در واقع این جنگها هزینه های کشور را افزایش داد و از سوی دیگر با از دست رفتن تیولها، منبع در آمد دربار از دست رفت. برای جبران این کسری بودجه دربار به اشراف و زمین داران فشار می آورد تا مالیات بیشتری دریافت کند.

در نتیجه اجتماعی از اشراف بلند پایه، روحانیون رده بالا و ثروتمندان تشکیل گردید و در رأس شورش قرار گرفت. این اجتماع عنوان مجلس یا پارلمان را اتخاذ کرد. برای نخستین بار نام پارلمان وارد ادبیات سیاسی انگلیس گردید. پارلمان انگلیس ابزاری بود در دست اربابان برای مقابله با رفتار ناخوشایند دربار نسبت به آنها و هیچ شباهت یا ربطی با مفهوم پارلمان و مجلس امروزی که حداقل در معنا، گردهم آبی نمایندگان همه مردم با هدف احقاق حقوق مردم است، نداشت. منشور بزرگ حاوی تصریح حقوق فئودالی اشراف و روحانیون از جانب دربار و تجدید نظر در مقدار و نحو مالیات آنها می شد. هیچ حقی برای غیر روحانیون و غیر اشراف (از دوکها گرفته تا بارونها) قائل نبود. بقیه مردم انگلیس هرگز مورد توجه منشور کبیر نبودند. جان بی زمین منشور را نپذیرفت. بارونها تاج انگلیس را به لویی هشتم



شایر های انگلیس حدود ۱۰۵۰

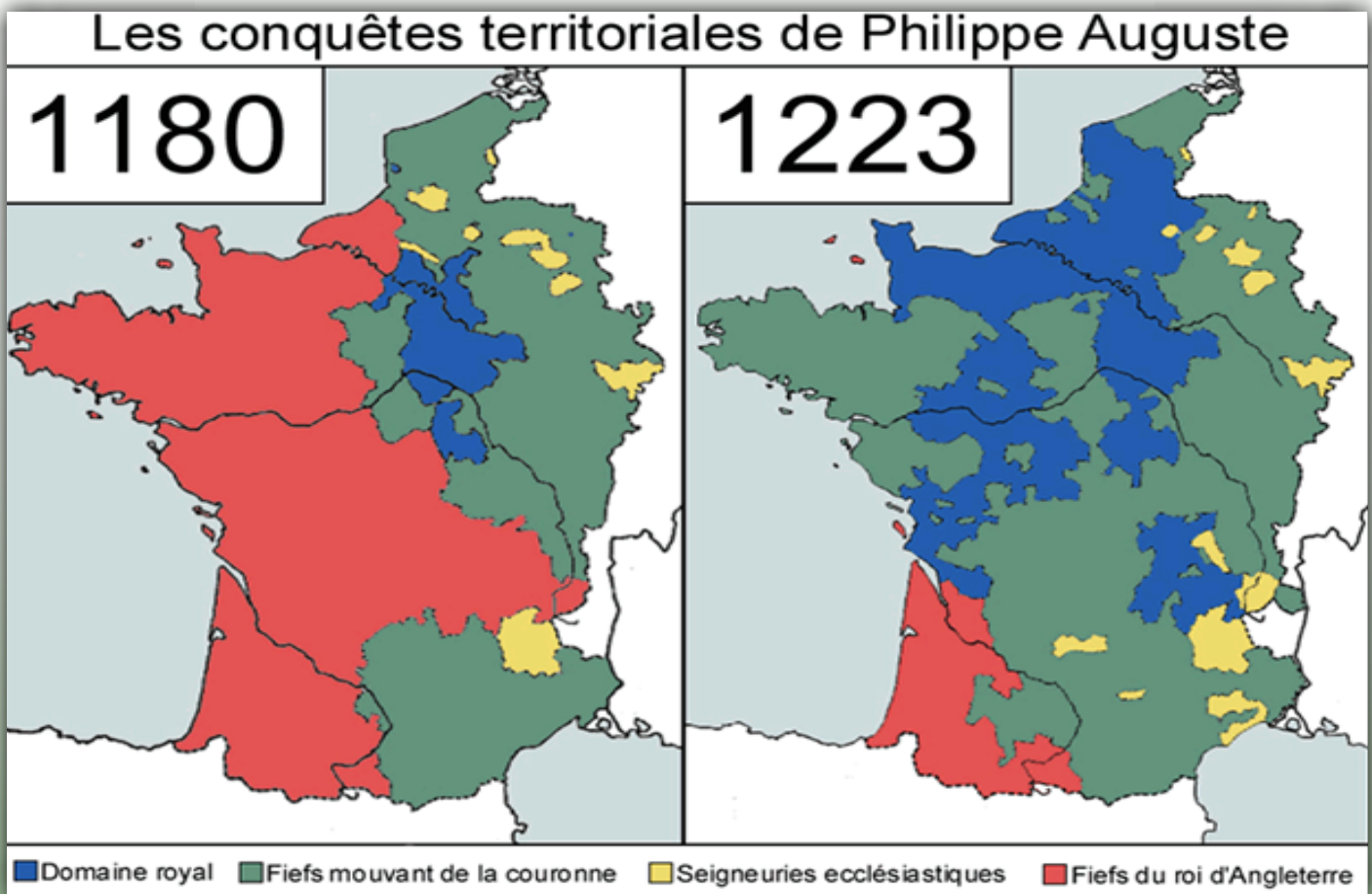


جلسه پارلمان انگلیس در سال ۱۲۷۸، اربابان در سمت راست و اسقفها در سمت چپ

(Louis VIII) پسر فیلیپ آگوست شاه فرانسه پیشنهاد کردند. به عبارت روشنتر برای منافع شخصی خود سلطنت انگلیس را به شاهی غیر انگلیسی داده و از وی حمایت و به کشور خود خیانت کردند. لویی هشتم از این اوضاع استفاده و به انگلیس حمله برد و در جزیره (انگلیس) نیرو پیاده کرد، ولی شکست خورد. جان بی زمین یک سال بعد در ۱۲۱۶ مرد و پسرش هانری سوم (Henri III) در نه سالگی جانشین او گردید. منشور بزرگ را پذیرفت و با اشراف و روحانیون به توافق رسید. بدین ترتیب تنش داخلی فروکش کرد.

در عمل، پارلمان انگلیس یک نهاد رسمی در برابر دربار گردید و از این پس رسماً این دو نهاد در حکمرانی در برابر هم قرار گرفتند. هر چند پارلمان اساساً کارکرد حقوقی و قضایی داشت، اما نیاز مالی شاهان باعث می شد تا شاه پارلمان را احضار و از آن درخواست مالیات کند. رفته رفته پارلمان کارکرد اقتصادی و در پی آن حضور سیاسی و مشورتی و نظارتی در حکومت پیدا کرد و بسته به قدرتش در برابر دربار، به کنترل و محدود کردن آن نیز می پرداخت. در دوران سلطنت ادوار سوم (Édouard III) (۱۳۲۷-۱۳۷۷) پارلمان به دو قسمت مجلس اعیان (Chambre des lords) و مجلس عوام (Chambre des Communes) متشعب شد. در مجلس اعیان روحانیون رده بالا و اشراف و در مجلس عوام شوالیه ها و بورژواها قرار گرفتند.

رنگ قرمز تیولهای انگلیس در خاک فرانسه را نشان میدهد که در زمان جان بی زمین از انگلیس جدا گردید.





سریر مقدس – واتیکان

شکست دربار در ۱۶۴۱ گردید را، در فرانسه یعنی زمان انقلاب و لغای سلطنت در سال ۱۷۸۹، حدود صد و پنجاه سال به تاخیر انداخت.

انگلیکانیسم (anglicanisme)

در قرن شانزدهم هانری هشتم (Henri VIII) شاه انگلیس به علل گوناگون سعی در استقرار کلیسای ملی در انگلیس کرد. میزان تیول کلیسا گسترده و ارزشمند بود و شاه عطش تصاحب این تیول و افزودن به تملکات شاهی را در سر داشت. از سویی هر چند پاپ کلِمنْت هفتم (Clément VII) سعی در ایستادگی در برابر قدرتهای سیاسی زمان خود و حفظ اقتدار مقام پاپ را داشت،

این نخستین باری بود که بورژوازی به حدی از قدرت می رسید که مستقیماً در یک نهاد حکومتی وارد شود. تاریخ ورود بورژوازی در سیاست انگلیس یعنی اواسط قرن چهاردهم میلادی و محل قرار گیری آن، یعنی در پارلمان که عملاً در برابر دربار است، حائز اهمیت است. بورژوازی عنصر مهمی بود که در نبرد پارلمان و دربار انگلیس نقش کلیدی بازی کرد. در جنگ داخلی انگلیس که نبرد پارلمان و دربار بود، حضور بورژواها به افزایش قدرت نیروی پارلمان انجامید. این در حالی بود که برای نمونه، در فرانسه، بورژوازی طرف دربار را در میانه سده پانزدهم گرفت و در بحرانهای وقت حمایت بورژوازی از دربار، به حفظ اساس سلطنت در فرانسه انجامید. همین حمایت بورژوازی از دربار، تجربه انگلیس در جنگهای داخلی که منجر به





هانری هشتم



پاپ کلیمنت هفتم

در عمل، مورد تأثیر شارل گنت (Charles Quint) امپراطور امپراطوری مقدس روم و فرانسوای نخست (François Ier) شاه فرانسه بود، که شاه انگلیس آن را تحمل نمی کرد. عالی ترین علت، سعی و میل شاه در تمرکز و تمامیت قدرت در دست خود بود، به نحوی که قدرت معنوی پاپ بر یک کشور کاتولیک را از آن خود کند و به قدرت مادی خود بیافزاید.

اما ظاهر قضیه یا محرک اصلی اینگونه بود که وی تصمیم به طلاق دادن همسرش داشت. پاپ کلیمنت هفتم از اجرای صیغه طلاق خودداری کرد، هر چند هانری هشتم به کمک توماس کرانمر (Thomas Cranmer) اسقف اعظم کانتربری (Canterbury) همسر خود را طلاق داد، ولیکن این امر موجب بحران دینی میان انگلیس و واتیکان گردید. پاپ، انگلیس را از کلیسای کاتولیک اخراج و هانری هشتم را تکفیر کرد. باید در نظر داشت که واتیکان در آن زمان با بحران پروتستانیسم که از سال ۱۵۱۷ در اروپای مرکزی آغاز شده بود، درگیر بود.

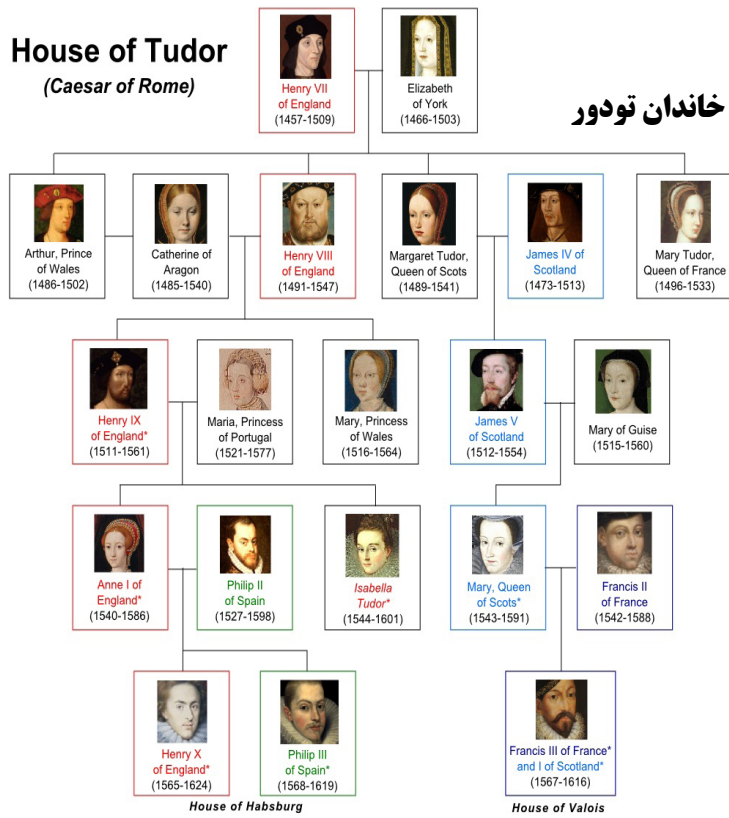
شاه در میان اشراف و روحانیون هنوز محبوبیت کافی داشت. برای حفظ قدرت خود دست به ابتکاری زد و به عنوان تجدید بیعت یا گونه ای از رأی اعتماد در این بحران دینی سیاسی به پارلمان وظیفه ای محول کرد تا قانونی تصویب کند. این نخستین بار در تاریخ انگلیس بود که پارلمان کیفیت قانون گذاری پیدا کرد و پس از پیروزی در جنگهای داخلی نیز برای خود هویت قوه مقننه را برگزید. پارلمان قانونی به نام قانون استیلا (acte de suprématie) را در سال ۱۵۳۴ تصویب کرد. بر پایه این قانون تنها مقام مسلط بر کلیسای انگلیس شخص شاه است. به این ترتیب شاه رسماً و قانوناً در رأس کلیسای انگلیس قرار گرفت و پارلمان خود، این استیلا را تایید کرد. شاه تمام ارتباط و پیوند انگلیس با واتیکان را قطع کرد. هر چند پروتستانیسم به انگلیس وارد نشده بود، ولی دوره ای از اصلاحات به اصطلاح دینی ولی در عمل سیاسی آغاز شد. کتاب مقدس در سال ۱۵۳۹ پس از نسخه آلمانی آن توسط لوتر، به انگلیسی ترجمه و چاپ شد.

دو قرن پیش از این زمان، در فرانسه نیز رخداد مشابهی اتفاق افتاد و کلیسای ملی در فرانسه تشکیل شد. لکن فرانسه تا مدتها پس از استقلال از واتیکان یا سریر مقدس (saint-siège)، کاتولیک ماند و در نبرد با پروتستانیسم در کنار پاپ حضور داشت. اما در انگلیس پس از تشکیل کلیسای ملی، هر چند هانری هشتم کاتولیک بود و ماند، ولی تعدادی کاتولیک را به اتهام خیانت اعدام کرد. پس از مرگ وی پسرش ادوارد ششم (Edouard VI) به قدرت رسید. او در نه سالگی به تخت نشست و به عنوان اولین شاه انگلیکان تاج گذاری کرد. هر چند به علت سن کم، شورای سلطنتی زمام امور را در دست گرفت، ولی در عمل قدرت در دست پارلمان بود. در این زمان بود که درهای انگلیس به روی پروتستانیسم باز شد. مروجین پروتستان به انگلیس وارد می شدند و به تدریس و تبلیغ می پرداختند.

ماری یکم (Marie Ire) پس از درگذشت پدر و برادرش در سال ۱۵۵۳ بر تخت سلطنت نشست. او کاتولیک بود و بر خلاف پدر با پاپ از در

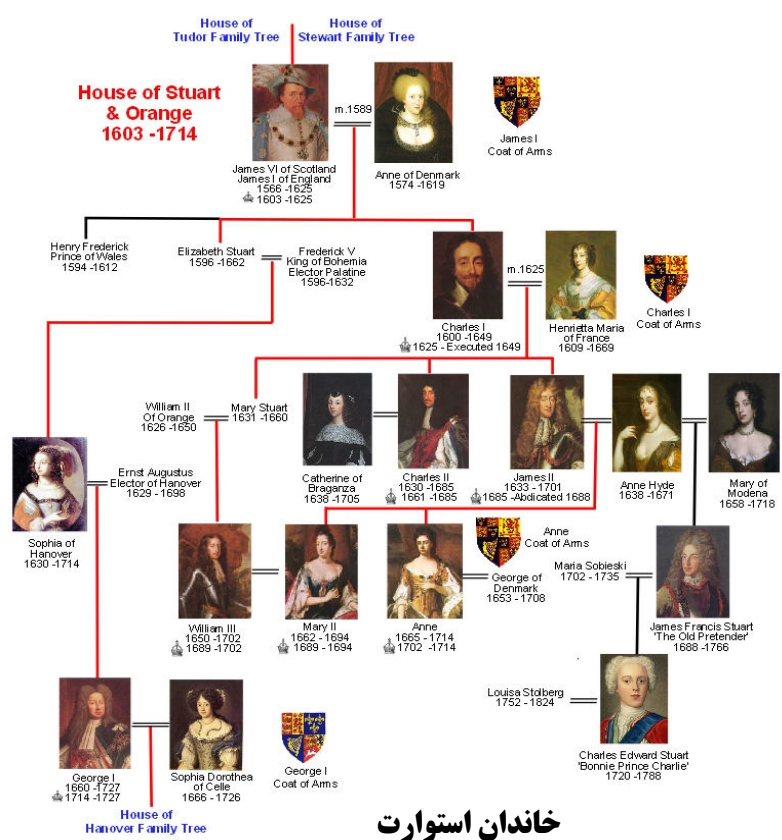
House of Tudor

(Caesar of Rome)



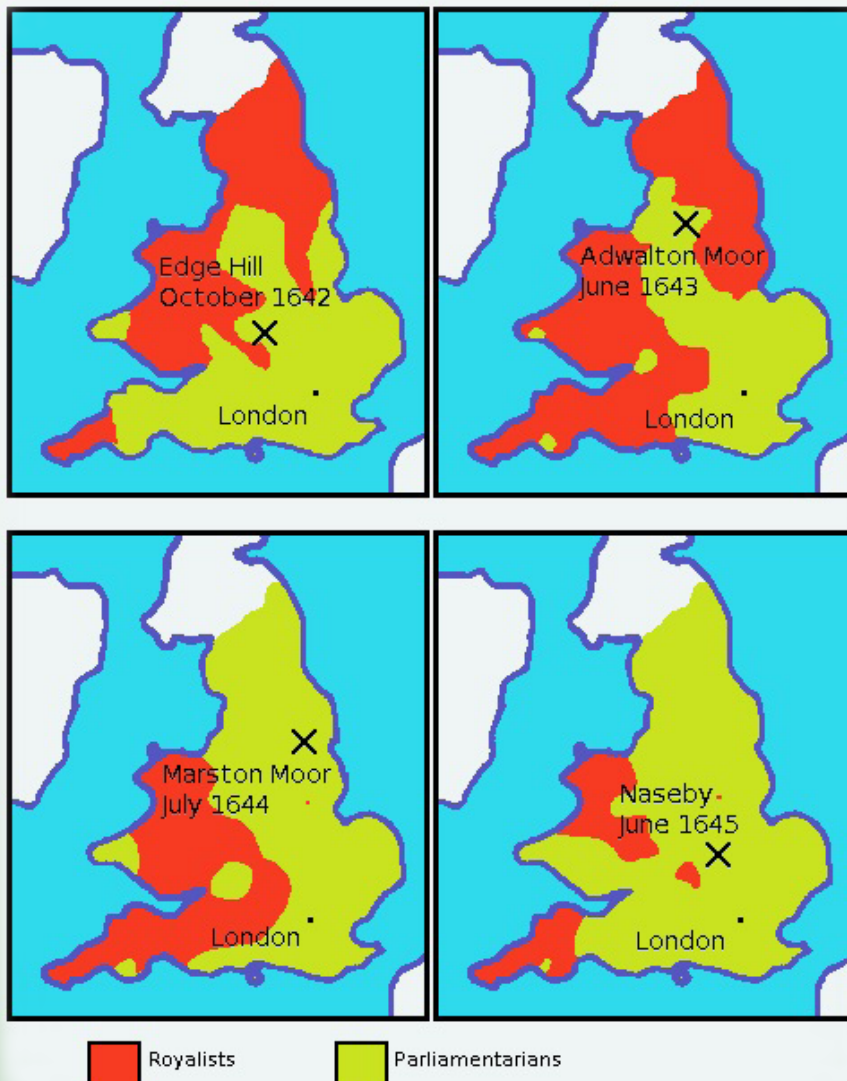
خاندان تودور

House of Stuart & Orange 1603-1714



خاندان استوارت

پیشروی نیروهای پارلمان – جنگ داخلی نخست



آشتی در آمد و یک بار دیگر آئین کاتولیک را در انگلستان مذهب رسمی قرار داد. زمین‌هایی را که پدرش از کلیسا گرفته بود، پس داد. سعی در احیای کاتولیسیسم در کلیسای انگلیکان داشت. اما پیش از اقدامات اثر گذار برای نیل به این هدف، در گذشت.

پس از مرگ وی خواهرش الیزابت یکم (Elisabeth Ire) در سال ۱۵۵۸ به تخت رسید. او هر چند صراحتاً اعلام نکرد ولی با توجه به قوانین پروتستان بود. روی خوش به پروتستانها نشان داد و از آنها حمایت کرد. از سویی دوباره ارتباط با واتیکان را قطع کرد و او نیز توسط پاپ تکفیر شد. سی و نه قانون (trente-neuf articles) توسط اسقفهای پروتستانی که وی منصوب کرده بود، نوشته شد. این سند به همراه کتاب نماز مشترک (livre de la prière commune) که در سال ۱۵۴۹ زیر نظر توماس کرانمر اسقف کانتربری نوشته شد، پایه های کلیسای انگلیکان به شمار می آیند. این انگلیکانیسم رشد یافته در زمان الیزابت یکم، چیزی میان پروتستانیسیم و کاتولیسیسم بود. هر چند بیشینه مردم و اشراف از چنین مذهبی راضی بودند، ولی برای پروتستانهای متدین یا مومن تر چندان کافی نبود. از این رو در صد پالایش مذهب انگلیکانیسم از تعلقات کاتولیکی برآمدند. نام این مذهب، پیوریتن (Puritan) از Purifier که به معنی پالودن است، می آید.



او آخرین شاه خاندان تودور (Maison Tudor) بود. دستاورد این خاندان برای تاریخ انگلیس، گسست از واتیکان و تشکیل کلیسای مستقل ملی بود. رفته رفته این کلیسا در این دوران به علت تسامح خاندان تودور در حوزه دینی به غیر از ماری یکم، از کاتولیسیسم فاصله گرفت و به پروتستانیسم نزدیک شد. گذشته از تشکیل و تغییر شاکله کلیسای انگلیکان، ورود و حضور پروتستانها در انگلیس در این دوران است. حذف کاتولیسیسم از صحنه سیاسی در انگلیس و جایگزینی آن با انگلیکانیسم و پروتستانیسم، یکی از عوامل پیروزی پارلمان علیه دربار در قرن بعد است. در حقیقت سیاست دینی خاندان تودور، یک قرن بعد، منجر به افول قدرت دربار می شود. خاندان سلطنتی با دست خود زمینه ی ضعف سلطنت در انگلیس را محیا می کند. مذهب کاتولیسیسم همیشه در ارتباط با سلطنت بود. از ابتدا قوام خود را از امپراطوری روم گرفت و پس از آن در ازای حمایت از امپراطوریه‌ها و سلطنتهای اروپایی، همیشه به حمایت معنوی از آنها می پرداخت. دربار انگلیس خود را از این حامی معنوی دور ساخت و به آن پشت کرد. مذاهب تازه تاسیس هیچ تعهدی به سلطنت نداشتند. بر عکس و فی المثل پروتستانیسم بیشتر به سود بورژوازی و بعدها لیبرالیسم بود تا سلطنت.

پس از خاندان تودور، خاندان استوارت به سلطنت انگلستان می رسد. هر چند این خاندان از سال ۱۳۷۱ تا ۱۷۱۴ در اسکاتلند حاکم است، ولی دوران سلطنت آنها بر انگلستان،

ایرلند و ولز از ۱۶۰۳ تا ۱۷۱۴ می باشد. پس از مرگ الیزابت یکم، به علت آن که او بچه نداشت، بر پایه قوانین سلطنتی، نوبت به خاندان استوارت رسید. جمیز ششم (Jacques VI)، شاه پروتستان اسکاتلند، شاه انگلستان، ایرلند و ولز نیز گردید. پروتستان بودن جمیز ششم از همان اول توطئه کاتولیکهای انگلیسی را به همراه داشت. از طرف دیگر، شاه در سال ۱۶۰۴ به پارلمان انگلستان پیشنهاد اتحاد پارلمانهای اسکاتلند و انگلیس و نیز دربار دو کشور با هم را داد. علی رغم مخالفت پارلمان انگلیس، جمیز ششم خود را شاه بریتانیای بزرگ (Grande-Bretagne) نامید. این سه عامل، یعنی اسکاتلندی بودن شاه، پروتستان بودن البته برای کاتولیکها و اعلام سلطنت بر بریتانیای بزرگ برای پارلمان انگلیس، موجب کاهش محبوبیت او در میان انگلیسیهایی شد که در آغاز از سلطنت استوارتها خرسند بودند. جمیز ششم در سال ۱۶۲۵ پس از یک دوره سلطنت آشفته و میان نارضایتی انگلیسی ها مرد.

پسرش چارلز یکم (Charles Ier) به سلطنت رسید. او نیز آرزوی پدرش در مورد اتحاد سلطنت اسکاتلند، انگلستان و ایرلند را در سر داشت. از سویی وی با فردی کاتولیک ازدواج کرد، آن هم در کشوری با اکثریتی انگلیکان، که این مسئله ایجاد یک التهاب جدید برای خاندان استوارت کرد. دربار انگلستان، در دست شاهی قرار داشت، که از سمت انگلیکانها و پیوریتانها به حمایت کاتولیکها متهم بود. از طرف پارلمان

انگلیس نیز تحت فشار بود و به علت اینکه عملاً بودجه دربار را پارلمان می داد، مجبور به کنار آمدن یا حتی کوتاه آمدن در برابر پارلمان بود.

از طرفی بحرانهای ایرلند در سال ۱۶۳۲ و نیز جنگ اسقفهای اسکاتلند در سال ۱۶۳۹ وضع را برای دربار وخیم تر کرد. جنگ اسقفها نیاز دربار به مالیات و درآمد را افزایش داد. شاه پارلمان را احضار و درخواست پول کرد. مخالفت پارلمان منجر به خشم شاه و انحلال پارلمان در مدت چند هفته توسط شاه شد. این پارلمان را پارلمان کوتاه مدت (court parliament) می نامند. لکن پارلمان جدید موضع گیری خصمانه تری نسبت به دربار گرفت. پارلمان حق انحلال خودش توسط شاه را از شاه سلب کرد. تنش میان دربار و پارلمان به اوج خود رسید و در نهایت از سال ۱۶۴۲ تا ۱۶۴۶، نخستین دوره جنگ داخلی انگلیس آغاز شد.

جنگ داخلی نخست، با مسلح شدن پارلمان جدید که به بلند مدت (long parliament) شهرت یافت، علیه دربار آغاز گردید. پارلمان برای جلوگیری از حمله اسکاتلند به انگلیس و نیز نیروهای سلطنت طلب داخلی تجهیز شد. دربار که با مشکل مالی و خیمی روبرو بود به تجهیز ده هزار نیروی عموماً مزدور پرداخت. سمت دیگر نیروهای پارلمان به فرماندهی الیور کرامول (Oliver Cromwell) بود. کرامول یک پیوریتن و خود نماینده پارلمان بود. رفته رفته وی به عنوان جانشین چارلز یکم در صورت شکست، معرفی گردید. از اکتبر ۱۶۴۲ تا اکتبر ۱۶۴۳، عملاً به مدت یک سال، ارتش سلطنت طلب پیروزیهای چشمگیری بدست آورد. ولی پس از پیوستن نیروهای اسکاتلندی به ارتش پارلمان، ورق برگشت. در نهایت در می ۱۶۴۶، چارلز یکم به اسکاتلند گریخت. شاه با نیروهای اسکاتلندی مصالحه کرد و دو سال بعد در ۱۶۴۸ به انگلیس هجوم برده، آنجا را اشغال کرد. جنگ دوم داخلی آغاز شد و دوبار کرامول نیروهای سلطنتی را شکست داد. چارلز یکم در دادگاهی که توسط کرامول ترتیب داده

شد، محاکمه و به جرم خیانت محکوم به مرگ گردید و در ۳۰ ژانویه ۱۶۴۹ در ۴۸ سالگی اعدام شد. به این ترتیب، انگلیسها یک سده زودتر از فرانسوی ها که در ۱۷۹۳ لوی شانزدهم را اعدام کردند، اقدام به کشتن شاه کشور خود نمودند و در تاریخ اروپا، اولین کشوری شدند که دست به شاه کشی (régicide) زده است.

در ۶ فوریه همان سال، مجلس عیان تعطیل و دو روز بعد در هشتم فوریه، سلطنت ملغی شد. این لغو سلطنت نیز برای نخستین بار بود که در تاریخ اروپا رخ می داد.

جنگ سوم داخلی از ۱۶۴۹ تا ۱۶۵۱ ادامه یافت و بین نیروهای پارلمان و نیروهای سلطنت طلب در اسکاتلند به فرماندهی چارلز دوم که تاج گذاری کرده بود، در گرفت که به پیروزی نهایی پارلمان ختم شد.

بدین ترتیب، دربار انگلیس در برابر پارلمان انگلیس شکست خورد. کرامول اعلام جمهوری کرد و از ۱۶۵۳ تا ۳ سپتامبر ۱۶۵۸، یعنی زمان مرگش، اولین، آخرین و تنها رئیس جمهور انگلیس گردید. هر چند سلطنت دوباره به انگلستان باز گشت و پس از چندی در نهایت به سلطنت مشروطه تغییر هیأت داد.

جنگهای داخلی انگلیس، در تاریخ، با عنوان انقلاب انگلیس نیز یاد می شود. آنچه مشخص است این رخداد، غیر از درگیری حکومت دو دسته شده انگلیس نبود، یعنی دربار و پارلمان. هیچ سطحی از حضوری مردمی، یا توده ملت در این جریان دیده نشد. چه پیش از آغاز جنگها، چه در هنگام آنها و چه حتی پس از آن، تاثیر ملی و مردمی نداشت. نه توسط مردم انجام شد و نه آنچه انجام شد، بر ملت تاثیر داشت. برای درک بهتر از هویت آن، مقایسه با انقلاب فرانسه که یک و نیم سده بعد انجام شد، مفید است. انقلاب فرانسه تا عمیقترین سطح مردمی ریشه داشت و پس از پیروزی تا همان عمیقترین سطح اثر گذاشت. جنگ داخلی انگلیس، نبرد دو دسته از صاحبان قدرت بود برای تصاحب قدرت بیشتر، که به سود پارلمان ختم شد.

صحنه اعدام لویی شانزدهم با گیوتین



جمیز یکم

